

متن سخنرانی در مراسم بزرگداشت تاگور

۲۰۵

این شماره مجله بخارا که به کوشش و ابتکار آقای دهباشی انتشار یافته است مجموعه کامل و جامعی است دربارهٔ رایبندرانان تاگور و کارهای او، و بسیاری از آنچه دربارهٔ این شاعر و نویسنده و متفکر بنگالی باید گفته شود در این مجموعه مندرج و به صورت مقاله و ترجمه آورده شده و نمونه‌های خوبی هم از سروده‌های او به ترجمهٔ فارسی داده شده است. من در مقدمه‌ای که سالها پیش از این، در ۱۳۳۴ بر نمایشنامه چیترا و گزیده‌هایی از اشعار او نوشتم شرح حالی هم از او آوردم. در اینجا می‌خواهم در فرصت کوتاهی که در اختیار دارم نگاهی گذرا به سرچشمه‌های افکار دینی و عرفانی او بیفکنم، و در این کار هم به آثار او نظر دارم و هم از شنیده‌های خود در زادگاه او بهره می‌گیرم. من در روزگاری که در پاکستان به مأموریتی فرهنگی اشتغال داشتم، ناگزیر هر سال باید یکی دو بار به پاکستان شرقی آن سالها و یا بنگلادش امروزی، سفر کنم، و در این سفرها با برخی از کسانی که با خانوادهٔ تاگور در ارتباط بوده‌اند، از جمله مرحوم پروفیسور شهیدالله، استاد زبانشناسی دانشگاه راجشاهی، آشنا شده بودم، و با آنان دربارهٔ تاگور و پدرش گفتگوهای داشتم.

تاگور شخصیتی چند جانبه داشت. ما غالباً او را به عنوان شاعر می‌شناسیم، خود او هم خود را شاعر می‌دانست. اما او هم شاعر بود، هم داستان‌نویس، هم درام‌نویس، هم

صاحب آراء و نظریات مهم در مسائل هنری و اجتماعی و فرهنگی و آموزش و پرورش. در موسیقی دست داشت و آهنگهایی را که او بر اشعار خود ساخته است، هنوز در بنگال می شنوند. در نقاشی بسیار چیره دست و صاحب سبک بود و در اواخر عمر غالباً به این هنر سرگرم و مشغول بود. در سیاست و جامعه شناسی معمولاً او را هوادار نوعی نظریات جهان وطنی می دانند و در کتابی زیر عنوان ملی گرایی (Nationalism)، که مجموعه سخنرانیهای او در ژاپن و آمریکا در سالهای جنگ جهانی اول است، ملی گرایی را محکوم می کند. اما جهان وطنی او از نوع جهان وطنی مارکسیستی نبود، بلکه از یک سو برخاسته از تأملات او درباره آزمندهای جهانخوارانه قدرتهائی بود که آتش جنگ جهانی را برافروخته بودند، و از سوی دیگر از مشاهده تعصبات و خشک اندیشیهای طبقه سنت پرست و پوسیده مغز هند که از هر چیز جدید و نامأنوس هراس و نفرت داشتند، سرچشمه می گرفت. وی تربیت یافته فکر و فرهنگ «برهموساج» بود، که یکی از مهمترین اهداف آن برداشتن مرزهای بودک هندوان و مسلمانان و مسیحیان جامعه هند را از هم جدا می کرد، و مخالفت او با ملی گرایی یا ناسیونالیسم مخالفت با کوتاه بینی های تعصب آمیز برهمنان بیگانه ستیز و با کینه توزیهای کورکورانه نسبت به پیروان ادیان دیگر بود. وی در داستان گوراکشاکش و تنازع این دو نیروی حاکم در جامعه بنگال آن روزگار را به روشنی به تصویر کشیده است.

ولی در وطن دوستی او هیچ جای تردید نیست. ادوارد تامپسون (E. Thompson) که شرح احوال و آثار او را به تفصیل نگاشته است، از او نقل می کند: «من بارها و بارها در هند زاده خواهم شد. من هند را با همه فقرش، همه بیچارگی و سیاه روزیش، بیش از هر چیز دیگر دوست می دارم». سرود ملی هند از ساخته های اوست، و بنگلادش نیز سرود ملی خود را از سروده های او برگرفته است. به این سروده او در مجموعه گیت آنجلی نگاه کنید تا معنای جهان وطنی او را باز یابید:

آنجا که دل را هراسی ست، و سر را بلند و افراخته می گیرند،

آنجا که دانش آزاد است،

آنجا که دیوارهای تنگ و باریک خانگی جهان را پاره پاره نکرده اند

آنجا که کلام از عمق حقیقت برمی خیزد،

آنجا که سخت کوشی نستوه بسوی کمال آغوش می گشاید،

آنجا که جویبار پاک خردمندی در بیابان شنزار عادت های مرده راه گم نکرده است،

آنجا که ترول را بسوی اندیشه و کردار گسترش یاب پیش می بری

در آن بهشت آزادی، ای پدر، میهن مرا بیدار کن.

در مدرسه‌ای که تاگور در نزدیکی کلکته بنام شانتی نیکتان (Shanti-niketan) تأسیس کرده بود، شاگردان و معلمان از مذاهب مختلف بودند، مبادی و اصول دینی و اخلاقی ادیان دیگر آزادانه تدریس می‌شد، و جشنهای ولادت دین‌آوران بزرگ جهان، با مراسم خاص و با شرکت همگان برگزار می‌شد. اساس جهان وطنی تاگور وحدت انسانی و مشارکت در فکر و فرهنگ و دستاوردهای همه ملل جهان بود، و از همین روی بود که طبقات محافظه‌کار و سنت‌پرست جامعه هند به کارها و رفتار او و نظریاتی که دربارهٔ تعلیم و تربیت نسل جوان، و سعی در کسب علوم و فنون و مهارت‌های جدید، و گشودن دروازه‌های بسوی تمدن جهان عرب داشت، به دیدهٔ انکار می‌نگریستند.

تاگور با آنکه از ستایشگران گاندی بود و لقب «مهاتما» یا روح بزرگ را او به گاندی داده بود، در همه جا و در همه برنامه‌های او با او موافقت نداشت. هنگامی که گاندی از او خواسته بود که برای تشویق و ترویج صنایع بومی هر روز زمانی کوتاه پشت چرخ پنبه‌ریسی بنشیند و ریسندگی کند، تاگور نپذیرفت و در پاسخ گفت اگر بدانم که با دوک‌ریسی می‌توان به استقلال و آزادی رسید تمام روز و شب را دوک‌ریسی می‌کنم. وی استقلال و آزادی را در رسیدن به قدرت علمی و صنعتی جدید و اخذ و اقتباس دانشها و مهارت‌های پیشرفتهٔ زمان می‌دانست. این شیوهٔ تفکر میراث پدری او و میراث انجمن برهموسماج (Brahmo Samaj) بود، که جد او، دوارکه تاگور در ۱۸۲۴ از بنیانگذاران آن و پدرش دبندرانات تاگور از مجریان برنامه‌های آن بودند. بنیان‌گذار اصلی و اولیهٔ برهموسماج مردی هندو و برهمن بنام راج رام موهن روی (Raj Ram Mohan Roy) بود که امروز او را پدر هند جدید می‌خوانند. رام موهن روی فارسی و عربی و عبری و یونانی و انگلیسی را خوب می‌دانست، قرآن و انجیل و تورات را بارها خوانده بود، در اصول آراء و عقاید ادیان دیگر تحقیق و تفحص کرده بود، فرهنگ اروپائی را می‌شناخت و تعلیم و تعلم آن را واجب می‌شمرد، با خرافات و عادات و باورهای عامیانه هندوان، چون پرستش بتها، چندگانه پرستی، سوختن زبان شوهر مرده، خوار و نجس شمردن طبقهٔ شودرا و بسیاری دیگر از اینگونه اعمال و عقاید که جامعهٔ هند را به مذلت و تباهی کشیده بود مخالفت می‌کرد. وی کتابی به زبان انگلیسی نوشت زیر عنوان تعلیمات عیسی راهنمای صلح و سعادت، و کتاب دیگری به فارسی به عنوان تحفهٔ الموحّدین، که در هر دو کتاب اصول احکام و روشهای اسلام و مسیحیت را با سنن و عقاید هندوان برابر هم نهاده، اصل محبت و اخلاص مسیحی و یگانه پرستی و اصل مساوات اسلامی



● دکتر فتح‌الله مجتایی (عکس از کیان امانی)

را مورد ستایش قرار داد.

۳۰۸

پدر تاگور نیز در این موارد با اصول انجمن برهوسماج و عقاید رام موهن روی هم آواز بود. وی مردی روشن‌بین و آزاداندیش بود، با ادب و فرهنگ هندوئی، خصوصاً با ادبیات و یشنوئی و اشعار چایتانیه (Chaitanya) آشنائی تمام داشت، به شعر فارسی دلبسته بود، و از قراری که از دوستان و نزدیکان خانواده او در بنگال شنیدم، حافظ و مولوی را خوب می‌شناخت، و از همین جهات همشهریانش او را «مهاریشی»، یعنی استاد یا مرشد بزرگ، لقب داده بودند. دوستی این خانواده با مسلمانان بنگال به جایی رسیده بود که مردم آن نواحی به طعن و کنایه آنان را «برهمنان پیرعلی» می‌خواندند. تاگور در چنین خانواده‌ای آرام و از قید و بندهای سنتی جامعه پرورش یافت، و از کودکی بیشتر در خانه از پدرش و برادرانش، و نیز از معلمی که برایش آورده بودند، تعلیم می‌گرفت، و از همان آغاز عمر با ادبیات انگلیسی و اروپائی انس و الفتی بهم رساند که تا پایان عمر با او بود. از شکسپیر و میلتون تا کیتس و وردزورث و شلی، تا ت. اس. الیوت و ویلیام باتلر ریچس را همواره می‌خواند، و همین ویلیام باتلر ریچس بود که بر ترجمه انگلیسی تاگور از مجموعه سروده‌هایش بنام گیت آنجلی (Git-anjali) مقدمه نوشت و آن را به عالم شعر و ادب غرب و به هیئت داوران جایزه ادبی نوبل معرفی کرد و مقدمات

دریافت این جایزه را در ۱۹۱۳ برای او فراهم آورد. تاگور از شاعران و نویسندگان غیرانگلیسی زبان نیز به هوگو و تولستوی دلبستگی خاص داشت، و تأثیر آثار و افکار این نوابغ شعر و ادب اروپا در آثار او آشکار است.

اما آنچه در حیات روحی و ذوقی او تأثیر عمیق داشت تعلیمات و تلقینات پدرش بود که او را غالباً با خود به نواحی کوهستانی هیمالیا و کرانه‌های رود بزرگ گنگ و دشتها و جنگلهای بنگال می‌برد، و در دامان طبیعت او را با حکمت دینی و عرفانی هندوئی آشنا، و شوق مطالعه آثار شاعران ویشنوی و برخوردار از موارث معنوی بومی را در او بیدار و زنده می‌کرد. با طبیعت زیستن و به طبیعت عشق ورزیدن را وی در همین سالها و در همین احوال آموخته بود. آشنائی تاگور با حماسه بزرگ دینی هند، مهابهاراته نیز، که در بسیاری از سروده‌های خود از مضامین افسانه‌های آن بهره گرفته است، در دوران نوجوانی او حاصل شده بود.

عامل دیگری که در ساخت و ساز فکر و ذوق تاگور و انگیزش خلاقیت هنری او اثرگذار بود، عرفان اوپانیسادی و سروده‌های عارفان و شاعران مکتب «بهکتی نو» بود. وی در نوشته‌های خود، نظم یا نثر، عبارات و پاره‌هایی از اوپانیسادهای را نقل می‌کند، و در مجموعه یکصد غزل از کبیر، برخی از زیباترین سروده‌های کبیرداس، مؤسس مذهب «کبیر پانتی» (Kabir Panthi)، و برجسته‌ترین نماینده مکتب بهکتی نو را به زبان انگلیسی درآورده است. در برگردان این غزلها خانم اولین آندرهیل (Evelyn Underhill) عرفان شناس بسیار مشهور انگلیسی با تاگور همکاری داشته و مقدمه‌ای بسیار روشنگر درباره کبیر و عرفان او بر این مجموعه نوشته است.

«طریقه بهکتی» یا «طریقه عبارت عاشقانه» (Bhakti Marga) از روزگاران بسیار دور یکی از روشهای معروف پرستش ویشنو و تجلیات و تجسمات (avatara) او در میان هندوان بوده است، و در منظومه بهگودگیتا در کنار دو روش دیگر، یعنی عبادت از طریق اعمال (Karma Marga) و عبادت از طریق تفکر و معرفت نظری (Jnana Marga) توصیه و تجویز می‌شود. اما کریشنا، تجسم ویشنو، این روش را بر روشهای دیگر ترجیح می‌نهد و دوستاران و پرستندگان خود را به این طریقه فرامی‌خواند. ولی در دوران پیش از ورود اسلام به شبه قاره طریقه بهکتی در حقیقت تحت الشعاع دو طریق دیگر قرار داشت و برهمنان چنانکه باید بر اجراء اعمال عبادی و اداء قربانیا و نذورات در معابد اصرار و تاکید تمام داشتند، و گروه دیگر، که اهل فکر و نظر بودند به مکاتب فلسفی و نظری یوگا و سانکهایه، و خصوصاً به مکتب ادواتیه ودانته (advaita vedanta)

اعتقاد و گرایش داشتند. اما بعد از ورود اسلام و تاسیس خانقاه‌های صوفیه در نقاط مختلف هند، تحوّل‌ی در حیات اجتماعی هندوان پدید آمد، و طبقه «شودرا» که افراد آن از دیدگاه طبقات دیگر ناپاک و نجس تصور می‌شدند و از هرگونه امتیاز اجتماعی و از حق ورود به معابد محروم بودند، و در عین حال جمعیت انبوه اکثریت مردم هند را تشکیل می‌دادند، به اسلام روی می‌آوردند. با تبلیغات صوفیان مسلمان در میان مردم، به سبب اصل مساوات و برابری همه مؤمنان در جامعه، گروه گروه از این طبقه ستمکش و محروم به جمع مسلمانان می‌پیوستند، و روز به روز بر شمار مسلمانان از این راه افزوده می‌شد. این احوال جدید در جامعه طبقاتی هند و مذهب نوعی حرکت و انگیزش بازدارنده پدید آورد، و موجب شد که نظرها به همان طریقه بهکتی پیشین، که در آثار دینی هندوئی سابقه دیرینه داشت بازگردد و با ترویج این طریقه از گرایش شدید طبقه محروم به اسلام پیشگیری شود. در منظومه بهگودگیتا کریشنا گفته بود که هر کس که مرا دوست بدارد و با عشق و اخلاص مرا نیایش کند نجات خواهد یافت و به من خواهد پیوست. این احوال و شرایط طبعاً ایجاب می‌کرد که طریقه بهکتی برجسته‌تر و گسترده‌تر عرضه شود، و با آنکه با طبع و مزاج و منافع برهمنان سنت پرست سازگاری نداشت، به عنوان یک مکتب یا مذهب در جامعه، و مخصوصاً در بخشهایی که اجتماعات مسلمان در آن متوطن شده بودند رواج گیرد.

۳۱۰

ظاهراً نخستین کسی که به ترویج این طریقه یا این مکتب در شمال هند پرداخت برهمنی بود بنام رام آینده (قرن ۱۵ میلادی) که از پیروان باواسطه رامانوجاه (قرن ۱۱ میلادی)، و چون او در پرستش ویشنو حدّ و مرز طبقاتی نمی‌شناخت. از خصوصیات بهکتی نو استفاده از زبانهای محلی قابل فهم برای عامه مردم بود، و برخلاف دانشمندان و برهمنان دوره‌های قبل که بیان مطالب دینی را جز به زبان سنسکریت جایز و شایسته نمی‌دانستند، اینان چون صوفیان مسلمان، با توده‌های مردم آمیزشی نزدیک داشتند و به زبان آنان سخن می‌گفتند. منع بت پرستی، شکستن مرزهای طبقاتی در امور دینی و عبادی، بکار بردن زبانهای محلی در تعلیمات دینی، و برداشتن محدودیتها و محرّمات در خوراک، محققان تاریخ ادیان هند همه اینها را از دلائل و شواهد تأثیر اعمال و رفتار مسلمانان دانسته‌اند. یکی از شاگردان و پیروان رام آینده مردی بود بنام کبیر که از مادری هندو بدینا آمده و در خانواده‌ای مسلمان در بنارس پرورش یافته بود. از کبیر سروده‌هایی به زبان هندی بر جای مانده است که از لحاظ مضمون و موضوع به گفته‌های صوفیان مسلمان و اشعار صوفیانه بسیار نزدیک است و الفاظ و اصطلاحات فارسی و عربی



• ناگور در تهران - ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) در هفتاد و یک سالگی

بسیار، چون خدا، مسجد، کعبه، کریم، رحیم، ترک، نماز، روزه، و ده‌ها کلمه دیگر در آن بکار رفته است. آوردن نمونه‌ای از اشعار او در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد:

ای برادر، این دو خدای تو از کجا آمده‌اند؟

به من بگو، عقل تو را چه کسی تباه کرده است؟

رام، الله، کیشو، کریم، هری، حضرت -

اینهمه نام؟!

اینهمه زیورها، همه از یک طلا،

که طبیعت دوگانه ندارند.

تنها در گفتار دوگانه سخن می‌گوئیم.

این گوید «نماز»، آن گوید «پوجا»

این گوید «مهادو»، آن گوید «محمّد»،

این گوید «برهما»، آن گوید «آدم»

این یکی ترک است، آن دیگر هندو،

اما همه به زمین تعلق دارند.

وداها، قرآن‌ها، همه کتابها

آن مלאها و آن برهنه‌ها -

اینهمه نام، اینهمه نام -

اما کاسه‌ها همه از یک گل‌اند.

و باز در جای دیگر گوید:

اگر خدا تنها در مسجد زندگی می‌کند، پس دیگر جاهای دنیا را چه کسی نگهدار
است؟

اگر راما در بت بتخانه جای دارد، پس عالم هستی را چه کسی می‌گرداند؟

آیا شرق عالم از آن هری، و غرب عالم از آن الله است؟

هر دو را در اندرون دل خود بجوی - رام و کریم هر دو در آنجا زندگی می‌کنند.

و آفریدگار یکتا و یگانه عالم‌اند. زنان و مردان همه صورت وی‌اند.

و «کبیر» فرزند رام و کریم است، و «گورو» و «پیر» هر دو

بر یکسان استادان وی‌اند.

و باز هم او گوید:

دل خود را زدوده‌ام، پاک همچون آب گنگ،

اکنون این خداست که در پی من می‌دود

و فریاد می‌کشد: «کبیر! کبیر!»

کبیر نمودار روشنی است از ترکیب معنویت هندوئی و اسلامی. شخصیت او،
تعلیمات او، و سابقه خانوادگی او - خواه افسانه باشد خواه واقعیت، و نیز افسانه‌ای که
در باره وفات او مشهور است، همه مبین و نمایشگر این حقیقت است. گویند که چون وی
درگذشت، هندوان و مسلمانان بر سر جنازه او نزاع داشتند. آنان می‌خواستند که او را به
رسم و آئین خود بسوزانند؛ اینان خواستار دفن او در گورستان مسلمانان بودند. اما چون
بر کنار جنازه او رفتند و پرده‌ای را که بر روی آن کشیده بودند برداشتند، بجای پیکر
بیجان او، خرمنی از گل یافتند، و آن را میان خود تقسیم کردند. این افسانه را درباره گورو
نانک، بنیانگذار مذهب سیکه نیز گفته‌اند، اما به هر حال معنای رمزی و کنائی آن در هر
دو مورد صادق است، و نانک نیز عمیقاً از تعلیمات کبیر و نوبه‌کیتان دیگر متأثر بوده
است. نهضت بهکتی نو در نقاط دیگر هند گسترش یافت، و مذهب سیکه در پنجاب و
فرقه‌های بسیار دیگر تا این زمان به حیات خود ادامه داده‌اند.

چنانکه ملاحظه شد، همه اصول و آرائی که راماننده و کبیر و دیگر رهبران نهضت
بهکتی نو تبلیغ و ترویج می‌کردند، در نظریات و اهداف بنیانگذاران برهموسماج، چون

رام موهن رای، دوره‌نات تاگور، دبندرانات و رابیندرانات تاگور نیز دیده می‌شود، و بی دلیل و بی مناسبت نبوده است که رابیندرانات از میان همه شاعران عارف مسلک هندی روزگار گذشته تنها به ترجمه غزلیات کبیر پرداخته، و در تفکر دینی و فلسفی خود به سوی مکتب «ویسیشته ادوانیه» (Visistha advaita) (توحید مشروط یا متّصف) رامانوجا، که اساس تعلیمات نوبه‌کیتان بوده است گرایش دارد. تاگور نیز مانند رامانوجا (و برخلاف شنکره و مکتب «توحید مطلق» او) جهان هستی را «مایا» یا موهوم و نمود بی‌بود نمی‌داند، بلکه آن را حقیقتی می‌داند که برهمن یا ذات الهی در آن حاضر و ناظر است و هرچه هست جلوه‌های وجود اوست. برهمن خالق عالم است و «مایا» قدرت خلاقه اوست. به گفته تاگور، در کتاب دین انسانی (که مجموعه سخنرانیهای او در اکسفورد است و در حقیقت اعترافنامه اعتقادی اوست)، برهمن تنها آفریدگار جهان نیست، بلکه خود جهان است، و جهان هستی، هستی خود را از او دارد. همچنانکه سراینده یک غزل به سروده خود عشق می‌ورزد، یا نقاش عاشق ساخته خود است، آفریدگار هم به آفریدگان خود عشق می‌ورزد، و این نیست مگر از آن روی که شاعر و نقاش خودی خود را در سروده و ساخته خود می‌بینند، و از این روست که خداوند خود هم عاشق است، هم معشوق، یا به گفته عطار:

به خود می‌بازد او با خویشتن عشق خیال آب و گل در ره بهانه

تاگور جهان هستی را تجلیگاه، یا به اصطلاح هندوان، بازیگاه آفریدگار می‌داند و انسان را، که کاملترین نماینده روح اعظم عالم هستی است، همچون قطره‌ای محدود و مقید در دریائی نامحدود و بی آغاز و انجام می‌بیند، که در ظاهر و در کمیت و مقدار از هم جدا، ولی در حقیقت ذات و هستی، یگانه و واحداند. کمال انسانی در شناخت این جدائی و برطرف کردن آنست - شناخت نامحدود در محدودیت انسان، و رسیدن انسان محدود به هستی نامحدود. تاگور در تجربه‌های شهودی و مکاشفه گونه‌ای که در دوران نوجوانی داشته است، این یگانه شدن شهودی را دریافته و در همان کتاب دین انسانی آن را چنین بیان می‌کند:

«در هجده سالگی، نسیم تجربه‌ای دینی نخستین بار بر زندگی من وزید و گذشت، و در خاطر من پیامی بیواسطه از حقیقتی روحانی بر جای گذاشت. روزی، هنگامی که سحرگاه ایستاده بودم و خورشید را که از پشت درختان پرتوافشانی می‌کرد، می‌نگریستم، ناگهان دریافتم که پرده‌ای از مه و ابر که از آغاز چشمان مرا پوشانده بود، یکباره برکنار شد، و

روشنی سحرگاهی بر چهره جهان درخششی از سرور و بهجت پدید آورد. پرده نامرئی نمودهای عادی هر روزه از روی همه چیز و همه کس برداشته شد، و معنا و حقیقت غائی و نهائی آنها بر من آشکار گردید.

تجربه دیگری از همین گونه در وقت دیگری باز بر او دست داده. یک روز صبح، در کنار پنجره ایستاده بود و به بیرون، «به بستر خشک رودخانای که به پیشباز نخستین سیلاب باران بهاری می‌رفت»، می‌نگریست. ناگهان نوعی استشعار و هیجان روحی در او پدید آمد و چیزهایی که از هم جدا و بی‌ارتباط بودند، با هم یکی و یگانه شدند، و او خود را همچون کسی احساس کرد که در ظلمت و سنگینی مه‌گم شده باشد، و ناگهان خود را در برابر خانه خود ببیند. این گونه تجربه‌های شهودی بر کسان دیگری چون افلوطین نیز دست داده است، و تاگور خود آن را گسترش ناگهانی آگاهی و بصیرت انسان به ساحت فرافردی انسانی می‌داند.

در نظر و تصور تاگور، غایت انسان از رسیدن به معرفت (Jnana)، برخلاف نظر شنکره، یکی شدن با برهمن نیست، بلکه برای او معرفت محبت است، و محبت میان روح اعظم عالم هستی یا برهمن، و روح جزئی انسانی، همچون محبت عاشق به معشوق و رسیدن آن دو به هم است. و چون برهمن ذات نامحدود و جاویدان و بی‌آغاز و انجام است، و هم اوست که بنام آتمن یا روح جزئی در انسان ساری و حاضر است، پس رابطه میان آن دو نیز که رابطه عاشق و معشوق است جاویدان و بی‌پایان است.

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست آنچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

منتشر شد:

اسطوره سوپرمین / اومبرتو اکو / خجسته کیهان / انتشارات ققنوس
یادداشتهای روزانه ویرجینیا وولف / خجسته کیهان / نشر قطره